

چالش عینیت و ذهنیت در نظریه هرمنوتیکی امیلیو بتی، راه کار او برای حل این چالش و نقد آن

مسعود فیاضی*

چکیده

امیلیو بتی هرمنوتیست ایتالیایی عینیت‌گرای نوروش‌شناختی قرن بیستم است. او که از مخالفان هرمنوتیک فلسفی گادامر است تلاش کرده با ادامه دادن راه شلایرماخر و اصلاح نظریه فهم متن او، نظریه هرمنوتیکی جدیدی ارائه دهد که در فهم مراد مولف کارآمدتر باشد. او معتقد است؛ راه رسیدن به مراد مولف، بازسازی قصد او از طریق بازسازی اندیشه‌هایش است. به این منظور، وی به دال‌های معنادار متن که توسط مولف به‌کاررفته‌اند و همین‌طور جنبه‌های روان‌شناختی او و شرایط زیستی‌اش اهمیت زیادی داده است. با این حال، وی به دلیل تبعیت از کانت، در ساختارهای ذهن، معتقد به نقش ویژه‌ای برای ذهنیت‌های مفسر در فرآیند تفسیر است. همین نیز سبب شده او عینیت‌گرای نسبی باشد و نه مطلق. در عین حال، وی برای جلوگیری از ذهن‌گرایی مخرب در کنار توجه به محوریت مولف در تفسیر، با وضع چهار قانون و هم‌چنین با بر شمردن اضلاعی برای تفسیر هم‌چون فیلولوژی، تفسیر تاریخی، تفسیر جامعه‌شناختی (مبتنی بر آراء ماکس وبر)، تفسیر بازتولیدی و تفسیر هنجاری تلاش کرده حدود و ثغور نقش غیرمخرب مفسر در رسیدن به مراد مولف را معین کند. با این حال، به نظر می‌رسد او با قواعد و اضلاع مزبور نتوانسته به این چالش غلبه کند و عملاً هم مولف‌محور باقی بماند و هم در فرآیند تفسیر، نقش ویژه‌ای برای ذهنیت‌های مفسر اختصاص بدهد. این مقاله این چالش، راه کار بتی برای فائق آمدن بر آن و نقدهای وارد بر راه کارهای او را بیان می‌کند.

کلیدواژه‌ها: امیلیو بتی، عینیت‌گرایی، ذهن‌گرایی، تفسیر جامعه‌شناختی، تفسیر

* استادیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، msd.fayazi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷

۱. مقدمه

امیلیو بتی یکی از حقوق‌دان ایتالیایی است که از پرآوازه‌ترین هرمنوتیست‌های قرن بیستم است.^۱ او عینیت‌گرا و مولف‌محور است و به‌جهت این‌که تلاش‌های او در راستای نظریه‌پردازی در ساحت روش فهم مراد مولف است در ذیل هرمنوتیست‌های روش‌شناختی طبقه‌بندی می‌شود و به‌دلیل مخالفت‌هایی که به نظری هرمنوتیکی شلایرماخر (به‌عنوان سرسلسله هرمنوتیک روش‌شناختی) دارد، هرمنوتیست نوروش‌شناختی خوانده می‌شود.

توجه به نظریه هرمنوتیکی بتی در فهم معنای موردنظر مولف از ابعاد مختلفی می‌تولند موردتوجه دغدغه‌مندان فهم متون دینی از جمله فقها و اصولیون قرارگیرد. زیرا اولاً دانش‌های تفسیری اسلامی هم‌چون دانش اصول فقه که به‌لحاظ هرمنوتیکی، عینیت‌گرا بوده و نسبی‌گرا نیستند و تنها معیار موجه آن‌ها در مقام فهم، مراد جدی مولف است، نیازمند طراحی نظریه‌مبنایی خود در حوزه فهم متن هستند و نظریه تفسیری بتی در این راستا می‌تواند، مورد استفاده قرار گیرد و ثانیاً: همه مفسرین از جمله اصولیون در فهم معنای متون دینی به دنبال فهم قرائن حالیه و مقامیه هستند که نظریه بتی راه‌کاری نیز در این خصوص ارائه می‌دهد. توضیح این‌که از یک‌سو، نظریه فهم متن توسط مفسرین متون دینی هم‌چون اصولی‌ها و مفسرین اکنون ارتکازی است و به‌صورت منقح و مجزا مورد بحث قرار نگرفته است، پس هر تلاشی که بتواند به تنقیح نظریه مزبور کمک کند شایان توجه خواهد بود. نظریه بتی نیز در این راستا از برجستگی‌های خوبی برخوردار است که می‌تواند در این راستا استفاده شود، به‌ویژه این‌که بتی تلاش کرده است، ایرادات نظریات هرمنوتیست‌های روشی قبل از خود را نیز مرتفع کرده و نظریه کامل‌تری ارائه دهد. از سوی دیگر، نظریه بتی تلاش کرده با تمسک به قواعد جامعه‌شناسی، شرایط فهم صدور زمینه متن را ترسیم کند و این نوآوری در شناخت زمینه روایات اهل بیت (ع) و آیات قرآن کریم می‌تولند مؤثر باشد. مضافاً این‌که نظریه بتی با وارد کردن تفسیر هنجاری در نظریه هرمنوتیکی خود، عملاً به اقتضائات تفسیری متون مقدس نیز وارد شده است.

با این حال، بتی در عین این‌که با ذهن‌گرایی و مکاتب مختلف ذیل آن هم‌چون هرمنوتیک فلسفی مخالف است، اما عینیت‌گرایی او با عینیت‌گرایی هرمنوتیست‌های روشی از جمله شلایرماخر و هم‌چنین با اندیشمندان اصول فقه اسلامی تفاوت‌هایی نیز دارد. زیرا

نتیجه مباحث او عینیت‌گرایی نسبی است و نه مطلق (Bleicher, 1980: 29-30). دلیل این امر دخالت دادن ساختارها و پیش‌فرضهای مفسر در فرآیند فهم مراد مولف بیش از مقداری است که مولف‌محوران هم به آن معتقدند. همین امر سبب شده که در نظریه او، فهم مراد مولف به صورت کامل رخ ندهد و بلکه تنها بتواند به آن نزدیک و نزدیک‌تر شود و این حاکی از یک چالش جدی در تقابل بین عینیت‌گرایی و ذهن‌گرایی در نظریه او است. بتی با توجه به این چالش تلاش کرده چهار قانون پیش‌بینی کند که به کمک آن‌ها بتواند این چالش را هدیریت کند. در بین این چهار قانون، دو قانون ناظر به مؤلف و دو قانون ناظر به مفسر است و از این طریق سعی کرده هم از دائره عینیت‌گرایی و مؤلف‌محوری خارج نشود و هم نقش مفسر را به‌طور دقیق ترسیم کند که نه او را به‌طور کلی نادیده بگیرد و نه در دامن ذهن‌گرایی بیفتد. ولی بررسی دقیق نظرات او نشان می‌دهد که او نتوانسته از این چالش به‌خوبی بیرون بیاید و به مسلمات پارادایم مؤلف‌محوری وفادار بماند. قوانین مورد تأکید او همین‌طور دخالت دادن تحلیل‌های جامعه‌شناختی در نظریه او، سبب شده نظریه تفسیری وی از نکات جالب و دقیقی برخوردار باشد که می‌تواند مورد توجه اصولیون و مفسرین اسلامی قرار گیرد. اما با این همه، نقدهایی نیز از پایگاه اصول فقه و مبانی آن در خصوص چالش مزبور به نظریه او وارد است که در این مقاله به آن‌ها خواهیم پرداخت. برای این منظور، ابتدا مبنای معناشناختی او که پایه نظریه‌اش است و سپس اشارات او به دو سویه مؤلف‌محوری و توجه به ذهنیت و شرایط مفسر را مورد توجه قرار می‌دهیم و سپس قوانین مورد توجه او برای حل پارادوکس مولف‌محوری و ذهن‌گرایی را تبیین کرده و نهایتاً نقدهای خود از پایگاه اصول فقه را به این راه‌حل بیان می‌کنیم.

نکته قابل توجه این است، به دلیل این که متون اصلی کتاب‌های بتی به زبان ایتالیایی است، ژوزف بلاچر با مراجعه به آثار او گزارش مستند و کاملی از اندیشه‌های او به زبان انگلیسی تهیه کرده و در کتاب *Contemporary hermeneutics* منتشر کرده است. منبع اصلی این مقاله در مورد نظرات بتی این کتاب بوده است.

۲. معناشناسی بتی

معنا در نزد بتی ماهیتی کاربردی دارد به این معنا که معنای هر کلمه و عبارت موکول به نوع کاربرد مولف است. البته این معنا با معنای اصلی و موضوع‌له‌ای کلمات و عبارات بی‌ارتباط نیست ولی ممکن است با آن فرق داشته باشد. بتی برای تفاوت این دو مقام، به تبع سوسور و هومبولت بین «زبان» (Language) و «گفتار» (speech) تفاوت می‌گذارد (Bleicher, 1980: 31) در نظر او «زبان» مجموعه نظام‌مند با ثباتی است که قوانین خاص خود را دارد و مستقل از سبک‌های کاربران قابل ملاحظه و کاربست است (Bleicher, 1980: 31) اما «گفتار» کاربرد زبان توسط یک کاربر است که در نتیجه، تابع سبک کاربر در به‌کارگیری زبان است. لذا هر گفتار تعین خاصی از زبان است که توسط سبک کاربر متعین شده است (Bleicher, 1980: 31) معنای اولیه و موضوع‌له‌ای کلمات به ماهیت «جزئی از زبان بودن» آن‌ها برمی‌گردد ولی معنای کاربردی که اتفاقاً مراد گوینده نیز متجلی در همین نوع معنا است، در ضمن گفتار گوینده رخ می‌دهد. از این جهت، بتی برای «گفتار» یک نوع استقلال نسبی قائل است که توجه به آن توسط مفسر (درعین توجه به قوانین کلی زبان) شرط لازم فهم مراد گوینده است.

بتی از منظری دیگر، تقسیم‌بندی دیگری نیز برای معنای متن ارائه می‌دهد. در نظر او معنای متن به معنای فی‌نفسه متن (Meaning-in-itself or meaning-content) و معنای فهمیده شده توسط مفسر قابل تقسیم است (Meaning-activity) (Bleicher, 1980: 37). معنای فی‌نفسه، همان مراد مؤلف است که قابل تغییر نیست و همین خصیصه عامل تعین‌بخش به متن است و سبب می‌شود معنای متن سیال نباشد. اما معنای فهمیده شده توسط مفسر، پیش شرط رسیدن به معنای فی‌نفسه است (Bleicher, 1980: 37) زیرا مفسر با فهمی که از متن پیدا می‌کند تلاش می‌کند خود را به معنای مورد نظر مؤلف نزدیک کند.

۳. ابعاد سه‌گانه تفسیر و ایده راهبردی بتی در فهم مراد مؤلف

فرآیند تفسیر نزد بتی سه‌بعدی است و برای رسیدن به نتیجه صحیح، باید به همه آن‌ها توجه کرد. این سه بعد عبارتند از: ذهنیت مؤلف، دال‌های معنادار (meaning-full forms) و ذهنیت مفسر (Bleicher, 1980: 29). در ادامه، به توضیح هر یک می‌پردازیم.

۱-۳ ذهنیت مؤلف و ضرورت بازسازی قصد او

بتی معتقد است؛ ذهنیت مؤلف، شکل دهنده به معنای متن است که در فرآیند تفسیر باید کشف شود. ایده راهبردی نظریه بتی برای فهم این معنا «بازسازی قصد مؤلف» است (Understanding as reconstruction of intention)^۲ و از این حیث، فهم در نزد بتی ماهیتی کاملاً «بازتولیدی» (reproductive) دارد که نسبت به قصد مؤلف انجام می‌گیرد. بتی معتقد است به دلیل مشترک و بین‌الذهانی بودن امر واسط بین مولف و مفسر، یعنی زبان که همان دال‌های معنادار (semantic intersubjectivity) در سه ضلع تفسیری اوست و دارای موجودیتی کلان و فرافردی (supra-individual) است (Bleicher, 1980: 33) و همین‌طور به دلیل اشتراک مفسر و مولف در طبیعت انسانی (Bleicher, 1980: 29) که یک خصلت استعلایی (transcendental character) است، امکان بازسازی قصد مؤلف در مفسر وجود دارد. در نظر او، وجود چنین نهادهای فرافردی‌ای پیش‌نیاز اصلی امکان فهم و فرآیند تفسیر است (Bleicher, 1980: 33).

بتی معتقد است برای بازسازی قصد نویسنده باید برعکس فرآیند خلق و ایجاد متن عمل کرد، بنابراین باید به بازسازی سلسله اندیشه‌های شکل‌دهنده به متن پرداخت (Bleicher, 1980: 33) مفسر با درون‌سازی اندیشه‌های مؤلف در درون خود، می‌تواند قصد او را در خود بازسازی کند (Bleicher, 1980: 47) این کار نیز از طریق ایجاد تعینات ذهنی مؤلف که همان دال‌های معنادار هستند در درون مفسر قابل انجام است. به عبارت دیگر، مفسر دال‌های معنادار موردنظر مؤلف را از طریق انتقال و ترجمه آن‌ها به زمان خود، در درون خود بازسازی و درونی می‌کند (Bleicher, 1980: 46).

۲-۳ دال‌های معنادار

دال‌های معنادار نشانه‌هایی هستند که توسط مؤلف برای اشاره به معانی موردنظر او به کار رفته‌اند که به همین دلیل، تجلی ایده‌ها، پیام‌ها و قصدهای مؤلف هستند (Bleicher, 1980: 47). بنابراین، دال‌های معنادار که همان کلمات، اصطلاحات، عبارات و جمله‌های متن می‌باشند، تعینات ذهن مؤلف هستند که توسط او به کار رفته و به این طریق، کنار هم قرار داده شده‌اند تا به مخاطب، مطالبی منتقل شود (Bleicher, 1980: 29). بتی معتقد است اساساً هدف تفسیر، فهمیدن معنای دال‌های معنادار متن است (Bleicher, 1980: 29) و بازسازی قصد مؤلف نیز از تمرکز بر این دال‌ها به دست می‌آید. البته این سخن، به این معنا نیست که

بتی متن محور است و نه مؤلف محور. زیرا او برخلاف متن محوران، قائل به دست‌یابی به معنای مورد نظر مؤلف است. البته در نزد بتی، معنای دال‌های معنادار، همان معنای ظاهری بدوی آن‌ها نیست، بلکه معنای آن‌ها موکول به نوع کاربرد مؤلف است که چه بسا با ظهور بدوی آن‌ها متفاوت باشد. او معتقد است برای فهم معنای آن‌ها در نزد مؤلف باید تعامل فکری سازنده‌ای با مؤلف ایجاد کرد و از این طریق، به درون جهان زیست مؤلف وارد شد و از این طریق به مراد او رسید (Bleicher, 1980: 32) از این جهت او معتقد است برای درک مراد مؤلف باید شخصیت او را فهمید و حتی دور و شرایط فرهنگی زندگی او را شناخت (Bleicher, 1980: 43) از این جهت، او معتقد است که معنای متن، تنها از طریق جاگذاری دال‌های معنادار آن به‌طور کلی و جزئی درون زمینه ظهور و ایجادش قابل دست‌یابی است (Bleicher, 1980: 43).

۳-۳ ذهنیت مفسر

نزد بتی در عین این که فهم از واقعیت‌های عینی محسوس شروع می‌شود (Bleicher, 1980: 29). و مبنای تفسیر، همان متن نوشته شده توسط مؤلف بوده و هدف آن نیز رسیدن به معنای مورد نظر او است، ولی ذهنیت مفسر نیز در این فرآیند دخالت دارد و تأثیر آن را نمی‌توان در این زمینه نادیده گرفت. در نظر او مفسر، تنها یک گیرنده منفعل نیست بلکه تجربه مفسر از جهان و چارچوب ذهنی او نیز نقش ویژه‌ای در فرآیند فهم دارد (پالمر، ۱۳۹۱: ۶۸) از این رو، در نظر او، فهمی که در فرآیند تفسیر رخ می‌دهد از یک سو، نه واقعیت محض است و از سوی دیگر، نیز نه کاملاً ذهنی و ساخته ذهن مفسر است. بلکه حقیقتی بینابینی دارد و شامل هر دو می‌شود (Bleicher, 1980: 29). دلیل این امر نیز مربوط به رابطه دیالکتیکی بین حقیقت فهم و تعینات واقعی ذهن است (Bleicher, 1980: 30). زیرا بتی به تبع کانت معتقد است که در فرآیند فهم شیوه ادراک مفسر دخالت مؤثری در معنای فهمیده شده دارد و آنچه توسط فرد فهم می‌شود به وسیله این شیوه‌های ادراکی متعین می‌شود (Bleicher, 1980: 27) چراکه هر فرد براساس مقوله‌های ذهنی خویش که قبل از مواجهه با متن در نهاد او قرار دارد، متن را می‌فهمد و گریزی نیز از آن ندارد (Bleicher, 1980: 38) توجه به این نکته، به همراه عدم توجه شلایرماخر به تحلیل‌های خاص جامعه‌شناسانه — و نه صرفاً تاریخی — در تحلیل شرایط زمانی و تاریخی صدور متن، سبب

شده است که بتی با این‌که ایده اصلی خود در فهمیدن معنای متن را از شلایرماخر گرفته است، ولی در مقام اصلاح نظریه تفسیری او برآید و نظریه کامل‌تری درخصوص تفسیر متن بیان کند.^۳ به نظر بتی با این‌که در نظریه تفسیر متن شلایرماخر به جنبه‌های روان‌شناختی مفسر توجه شده است ولی میزان دخالت مفسر و جهان پیرامون او در فرآیند تفسیر به‌خوبی ترسیم نشده است و همین امر موجب ضرورت اعمال برخی اصلاحات در آن شده است. از این جهت، او برخلاف شلایرماخر که هرگز قائل به عینیت نسبی تفسیر نبود، به صراحت معتقد است که عینیت‌گرایی مطلق در تفسیر، معنی ندارد و ما نهایتاً به یک عینیت نسبی دست پیدا می‌کنیم. از این جهت، در نظر بتی، معنای مورد نظر نویسنده، همان‌طور که از ابتدا شکل گرفته، قابل دست‌یابی نیست و تنها می‌شود به آن نزدیک شد، زیرا به دلیل گوناگونی سرگذشت‌های فردی و اجتماعی مفسران، تفسیر هرگز نمی‌تواند کامل و نهایی باشد (Bleicher, 1980: 38).

البته بتی هرگز ذهن‌گرا نیست و با ذهنیت‌گرایی از جمله هرمنوتیک فلسفی به‌جد مخالف است و معتقد است که نظرات هایدگر و گادامر علم هرمنوتیک را در باتلاق نسبیّت فروبرده است (پالمر، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۷) از این جهت، او تلاش کرده درعین نقش‌دهی به مفسر، با اتکاء به معنای فی‌نفسه متن که همان مراد مولف است عینیت متن را تأمین کند (Bleicher, 1980: 33). از این جهت او معتقد است که مفسر باید نسبت به قصد و کار مؤلف کاملاً وفادار باشد (Bleicher, 1980: 46) و باید از ورود نامطلوب ذهن‌گرایی به فرآیند تفسیر جلوگیری کند (Bleicher, 1980: 39). بنابراین تنش بین عینیت و ذهنیت در نزد او کاملاً جدی است و ثمره آن نیز این است که در نزد او عینیت مطلق وجود ندارد و تنها عینیت نسبی قابل حصول است (Bleicher, 1980: 36). چهار قانون او و چهارنوع تفسیری که بر می‌شمرد برای فائق آمدن بر این مشکل و پارادوکس است.

۴. قوانین هرمنوتیکی رفع‌کننده چالش تعارض عینیت و ذهنیت

نظریه بتی چهار قانون هرمنوتیکی دارد که دو قانون اول آن مربوط به موضوع تفسیر — یعنی عامل عینیت — و دو قانون دوم آن مربوط به دخالت ذهنیت فاعل شناسا است که با توجه به هر چهار قانون مزبور تلاش کرده بر مشکل تقابل عینیت و ذهنیت، یعنی چالش معیار بودن

مؤلف در معنای متن از یک سو و دخالت ناگزیر ذهنیت مفسر در فهم معنای مورد نظر مؤلف از سوی دیگر، فائق آید:

۱-۴ قوانین مربوط به موضوع تفسیر

قوانین (canons) مربوط به موضوع شناسایی یا همان متن نوشته شده توسط مؤلف عبارتند از:

قانون اول: استقلال هرمنوتیکی متن (The hermeneutical autonomy of the object)

در این قانون بتی می‌گوید؛ از آن‌جا که دال‌های معنادار، یا همان کلمات و جملات متن به‌عنوان موضوع تفسیر- تجلی اندیشه‌های مؤلف هستند، باید براساس همان ذهنیت مؤلف تفسیر شوند و نباید هر معنایی که کلمات و جملات صرف‌نظر از مراد مؤلف قابلیت حمل آن‌ها را دارند به آن‌ها نسبت داده شود (Bleicher, 1980: 58). بنابراین فهم متن تابع منطق درونی خود متن است که این منطق برگرفته از مقصود مؤلف، ضرورت‌های ذاتی متن، انسجام درونی متن و نتایج آن است (Bleicher, 1980: 58) در نتیجه، متن براساس علائق و خواسته‌های مفسر نباید تفسیر شود و هر معنایی را نیز نمی‌توان به متن نسبت داد. بلکه ملاک اسناد یک معنا به متن ویژگی‌های خود متن است که اصل و اساس آن مراد مؤلف و فروغ آن انسجام درونی و اقتضانات زبانی متن است.

قانون دوم: قانون کلیت و انسجام معنای متن (Totality and coherence of meaning)

در این قانون رابطه بین اجزاء و کلیت متن مورد تأکید قرار گرفته (Bleicher, 1980: 59) و بیان می‌شود که معنای اجزاء کاملاً در نسبت با معنای کلی حاکم بر تمام متن بوده و معنای کلی حاکم بر متن نیز در هماهنگی با معنای اجزای متن است (Bojan Spaić, 2013: 12). این قانون در نظریه‌های هرمنوتیکی متأخر به قانون اهمیت توجه به زمینه و کانتکتست معروف است و در بین نظریه‌های هرمنوتیکی قدیمی نیز دور هرمنوتیکی جزء-کل خوانده می‌شده است (Bojan Spaić, 2013: 12) در این قانون، بتی به انسجام، روابط و هم‌بستگی درونی‌ای که بین اجزاء مختلف متن وجود دارد اشاره کرده و از این حیث، متن را یک کل واحد بر می‌شمرد که همه بخش‌هایش به هم مربوط است و همه باید باهم فهمیده شوند (Bleicher, 1980: 59). طبیعتاً کلیت حاکم بر متن و انسجام درونی آن، برگرفته از ذهنیت مؤلف و انسجام آن است و تجلی این کلیت در اجزاء متن و هم‌چنین انسجام، هماهنگی و

ارتباط کامل اجزاء با این کلیت به مفسر کمک می‌کند تا به معنای اصلی مورد نظر مؤلف که همان کلیت حاکم بر متن است برسد.

این قانون توسعه بیشتری نیز می‌یابد و آن این‌که همان‌گونه که کلیت و انسجام حاکم بر متن، منبعث از کلیت و انسجام حاکم بر ذهن مؤلف بود، کلیت و انسجام حاکم بر ذهنیت مؤلف نیز برآمده از کلیت و انسجام زندگی مؤلف و آن نیز برآمده از کلیت و انسجام نظام فرهنگی و اجتماعی است که او در آن می‌زیسته (Bleicher, 1980: 60) و این همان «کل»‌های سه‌گانه‌ای است که شلایرماخر نیز به آن‌ها اشاره داشت.

با جمع‌بندی همه سطوحی که این قانون ناظر به آن‌هاست، می‌توان گفت که؛ این قانون به‌لحاظ نحوی و معناشناسی؛ تمامیت زبانی که گفته یا نوشته مؤلف در آن زبان شکل گرفته است را مورد توجه قرار داده است، به‌لحاظ روان‌شناختی؛ کلیت روان‌شناختی مؤلف را لحاظ کرده است و نهایتاً به‌لحاظ تاریخی؛ زمینه و بستر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی که متن به آن تعلق دارد را نیز در قانون توجه خود قرار داده است (Bojan Spaić, 2013: 13).

۲-۴ قوانین مربوط به مفسر

همان‌طور که بیان شد، بتی برای مفسر، نقش ویژه‌ای در تفسیر قائل است، و نسیبیت در تفسیر نیز از همین منظر در نظریه او امکان ورود دارد. از این جهت، او دو قانون مهم به نظریه تفسیری خود اضافه کرده است تا بتواند درعین دخالت دادن ذهنیت مفسر در فرآیند تفسیر، جلوی ورود نادرست آن را هم بگیرد.

قانون اول (قانون سوم نظریه): قانون واقعیت فهم (The actuality of understanding)

در این قانون بتی می‌گوید؛ هرچند ذهنیت مفسر در فرآیند فهم ناگزیر است، ولی وظیفه مفسر، طی کردن و بازپیمودن همان فرآیندی است که طی آن، اثر ایجاد شده است. به‌عبارت دیگر، مفسر باید اثر مؤلف را مجدداً بازسازی کند اما نکته این‌جاست که این بازسازی لاجرم در درون زندگی خودش و باشرایط کنونی‌اش خواهد بود (Bleicher, 1980: 62). به‌عبارت‌دیگر، مفسر باید اندیشه‌ای که مربوط به فردی که در گذشته می‌زیسته، بوده است را یعنی اندیشه مربوط به مؤلف را مجدداً در درون ذهن خود ولی با شرایط کنونی‌اش ترجمه و بازسازی کند. معنای این سخن این است که مفسر در فرآیند تفسیر نمی‌تواند به‌طورکلی پیش‌فرض‌های ذهن خود را کنار گذارد و پاک کند، بلکه هر دریافتی و درکی در

او، تابع مفاهیم و بازنمایی‌هایی است که قبلاً درون خود او وجود داشته است (Bleicher, 1980: 62) بدین ترتیب، هر تجربه جدیدی از طریق سازوارسازی، جزئی از جهان ذهنی مفسر می‌شود (Bleicher, 1980: 62) مفسر عملاً در این کار توسط داشته‌های خود دست به مفهوم‌سازی و بازنمایی می‌زند (Bojan Spaić, 2013: 14) البته معنای این حرف این نیست که وظیفه مفسر دستیابی به معنای مقصود مؤلف که در کلمات مورد استفاده او متجلی شده‌اند، نمی‌باشد. بلکه مقصود این است که فرآیند فهم معنای موردنظر مؤلف توسط یک مفسر، یک کار مکانیکی نیست که مفسر در آن کاملاً منفعلانه عمل کند، بلکه مفسر برای رسیدن به این مقصود باید با کمک شهود و حدس دقیق و با به‌کارگیری قدرت آگاهی‌ها و بینش‌های خود و با کمک مقولات فکری نهفته در دانش خلاق و کاربردی‌اش، لندیشه مؤلف را در خود بازسازی کند و به معنای مقصود او برسد (Bleicher, 1980: 62-63). در این مسیر، مفسر پیش‌داوری‌های خود را نباید بر معنای متن تحمیل کند (Bleicher, 1980: 63) ولی به‌هرحال، مقولات فکری و لندوخته‌های پیشینی او، در حدس معنای مؤلف موثرند. این تلقی، درهرحال، مفسر را از یک حالت منفعل صرف خارج کرده و به او نقشی فعال می‌دهد. توجه به این نکته، ضروری است که فعال بودن مفسر در بازسازی معنای موردنظر مؤلف و بازسازی آن درون جهان خود از یک‌سو و ضرورت رسیدن به معنای موردنظر مؤلف از سوی دیگر، تنها در یک صورت قابل جمع است و آن نیز عبارت از این است که ذهن مفسر و مؤلف متجانس و هم‌شأن هستند (Bleicher, 1980: 84) و این نکته است که سبب هم‌سو شدن این دو مطلب به‌ظاهر متنافر می‌شود.

قانون دوم (قانون چهارم نظریه): قانون تطابق هرمنوتیکی معنا (بین مفسر و مؤلف) (the

hermeneutical correspondence of meaning)

بتی در این قانون می‌گوید که مفسر در فرایند فهم باید تلاش کند که واقعیت خودش را با ندایی که از متن به گوش می‌رسد به طور کامل هماهنگ سازد و خود را در فرآیند بازسازی کاملاً متعلق به متن بداند (Bojan Spaić, 2013: 14). یعنی براساس این قانون، مفسر باید یک نوع هماهنگی و تناسب (congeniality) کامل با موضوع تفسیر که همان کلمات مؤلف است، پیدا کند (Bojan Spaić, 2013: 15) معنای دیگر این قانون این است که مفسر باید در فرآیند تفسیر، دائماً علایق، خواست‌ها و پیش‌داوری‌هایش را شفاف و روشن سازد تا تحمیل ناصوابی بر فهم معنای مؤلف نداشته باشد. به عبارت دیگر، مفسر باید تلاش کند تا رویه‌های تفسیری که در فهم متن به‌کار می‌گیرد و فرآیندی که در فهم طی می‌کند

به طور کامل مناسب با مشخصات و ویژگی‌های خاص متن مورد تفسیر باشد (Bojan Spaić, 2013: 15). این جنبه از تطابق معنا به طور خاص در تفاسیر تاریخی نمایان می‌شود. زیرا این کار به معنای انعکاس دیگری یعنی مؤلف در درون مفسر است (Bleicher, 1980: 85). این قانون اشاره به این نکته است که فردیت مؤلف که در شخصیت تاریخی مؤلف نمایانده شده است، باید با شخصیت مؤلف تعامل کند تا مفسر بتواند آن را بازشناسی کند (Bleicher, 1980: 85). هرچقدر این توافق و هماهنگی جدی‌تر و کامل‌تر شود بازسازی معنای مورد نظر مؤلف در نزد مفسر فراهم‌تر و دقیق‌تر خواهد بود.

۵. اضلاع و مراحل تفسیری

بتی بعد از بیان قوانین هرمنوتیکی نظریه هرمنوتیکی خود به تبیین اضلاع تفسیری نظریه می‌پردازد که در فرآیند تفسیر باید طی شوند (theoretical moments' within the process of interpretation) تا قوانین مزبور به خوبی پیاده شوند. مرحله اول، مرحله فیلولوژیکی است که در آن مفسر تلاش می‌کند تا انسجام منطقی و دستور زبانی متن را مبتنی بر دستور زبان و جنبه‌ها روانشناختی مؤلف بازسازی کند (Bleicher, 1980: 85) و از این طریق معنای واقعی و مورد نظر مؤلف را بازسازی کند (Bleicher, 1980: 41). مرحله دوم تفسیر تاریخی است که ناظر به شناخت دوره و شرایط فرهنگی زمان زیست مؤلف است (Bleicher, 1980: 43) این دیدگاه است که قانون کلیت و انسجام متن را تحقق می‌بخشد. زیرا زمینه (Context) تاریخی در این تمامیت و انسجام معنایی مداخلت تام و تمامی دارد. از این جهت، تفسیر تاریخی در مقام شناخت زمینه و شرایط فرهنگی و تاریخی زمان مؤلف است (Bleicher, 1980: 43) تا بتواند به فهم مراد او از این متن کمک بیشتری نماید. مرحله سوم مربوط به تفسیر فنی جامعه‌شناختی^۴ است که در آن علاوه بر مطالعات تاریخی برای شناخت زمینه و زمانه صدور متن، از طریق روش‌های جامعه‌شناختی نیز اقدام می‌شود. زیرا تفسیر موکول به فهم کل‌هایی است که عبارت بودند از کل معنایی حاکم بر متن، شخصیت مؤلف و شرایط جامعه زمان زیست مؤلف. از این جهت، کل حاکم بر جامعه آن زمان، صرفاً با مطالعات تاریخی به دست نمی‌آید بلکه نیازمند مطالعات تکمیلی جامعه‌شناسانه نیز است. او در این مسیر از نظریات ماکس وبر استفاده می‌کند و مبتنی بر نظریات او روش شناخت جامعه زمان زیست مؤلف را معین می‌کند (Bleicher, 1980: 45). مرحله چهارم، تفسیر

بازتولیدی است که مربوط به عمل جاگذاری خود به جای مؤلف توسط مفسر است که نهایتاً همان بازتولید فردیت مؤلف و در نتیجه متن توسط مفسر رخ دهد. (Bleicher, 1980: 40). مرحله پنجم نیز مربوط به تفسیر هنجاری است که بومی کردن نظریه بتی در متون مقدس است.

۶. نقد و بررسی

نظریه هرمنوتیکی امیلیو بتی در راستای نظریه هرمنوتیکی شلایرماخر تعریف می‌شود، زیرا دغدغه اصلی او نیز هم‌چون شلایرماخر طراحی نظریه روش‌شناختی عمومی تفسیر بود (پالمر، ۱۳۹۱: ۶۵) او نظریه شلایرماخر را به‌خوبی می‌دانست و در نظریه خود در پی رفع ایرادات آن بود. علاوه بر این، او در شرایطی نظریه خود را مطرح کرد که هانس گنورگ گادامر نیز نظریه هرمنوتیکی خود موسوم به هرمنوتیک فلسفی را ارائه داده و از این طریق، فضای جدیدی در مقابل هرمنوتیک‌ها گشوده بود. مواجهه بتی با نظریه گادامر کاملاً انتقادی بود و این نقدها موجب مباحثاتی بین آن دو شد که نهایتاً به وفاقی نیز منجر نشد؛ زیرا راه آن‌ها کاملاً متفاوت بود و غرضشان هیچ اشتراکی باهم نداشت (پالمر، ۱۳۹۱: ۶۹) با این حال، نظریات او در عین این‌که سویه‌های دقیقی را مورد توجه قرار داده است ولی دچار نقدهایی نیز است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود.

۶-۱ تعارض مبنای معرفت‌شناختی بتی با مبنای معناشناختی او

بتی در نظریه خود به نقش مفسر در فرآیند فهم توجه ویژه‌ای دارد و برای جاگذاری دقیق این عنصر در فرآیند تفسیر، قوانینی نیز در نظریه هرمنوتیکی خود وضع کرده و حتی اضلاع جدیدی به نظریه هرمنوتیکی برای تحقق این منظور افزوده است. این توجه ناشی از زیرکی بتی در نظریه تفسیری‌اش است، اما آنچه مهم است این است که نقش مفسر نباید طوری تعیین شود که مبنای معناشناختی این نظریه را مخدوش کند. زیرا بتی در بخش معناشناسی، معنای متن را همان مراد جلدی مؤلف تعریف کرد و همه تلاش خود در این نظریه را معطوف به شناخت این معنا کرد، از این جهت، هر موضعی که رسیدن به این معنا را دچار مشکل کند، با هدف تعیین شده منافات دارد. این نکته ظریف، همان چیزی است که هرچند مورد توجه بتی نیز بوده، ولی در عمل رعایت نشده است. زیرا او در مبنای معرفت‌شناختی

خود پیش فرضی را اتخاذ کرده که با این مقصود در تناقض است. دلیل این امر این است که به نقل بلاچر، وی در مبانی معرفت‌شناختی متأثر از کانت است^۵ و از این جهت، معتقد است که مقولات ذهن مفسر اجازه نمی‌دهد عین خارجی و موضوع عینی تفسیر همان‌طور که بوده است مورد ادراک مفسر قرار گیرد (Bleicher, 1980: 28). زیرا براساس نظریه معرفت‌شناختی کانت، عین خارجی یعنی نومن، وجود خارجی دارد ولی برای فاعل شناسا، قابل ادراک نیست در عوض، چیزی که فاعل شناسا با آن سروکار دارد فنومن یا همان نمود نومن است. در این نمود نیز وساطت مقولات و ساختارهای فکری فاعل شناسا، واسطه بوده و شکل‌دهنده به چگونگی فنومن هستند. در این تلقی، هرچند واقع به‌کلی انکار نمی‌شود ولی در هر حال، رابطه آن با فاعل شناسا قطع می‌شود و این جز به این نکته که امکان دستیابی به مراد مؤلف اساساً وجود ندارد، منجر نمی‌شود. از این جهت، به نظر می‌رسد بتی دچار مغالطه ظریفی شده است، چراکه یک وقت، مسئله را این‌طور تقریر می‌کنیم که امکان شناخت مراد مؤلف - یا همان نومن در نظریه کانت - وجود دارد، ولی در رسیدن به آن گاهی موفق می‌شویم و مراد مؤلف (واقع کما هو) را همان‌طور که بوده درک می‌کنیم و گاهی هم خطا کرده و به این درک نائل نمی‌شویم. در این صورت، ایرادی به نظریه نیست و حتی مورد تأیید اصولیون نیز است، چراکه، اساساً بحث از حجیت و آثار آن که عبارت از منجزیت یا معذرت است (صدر، ۱۴۱۷: ۵۱۴/۷؛ مرعشی نجفی، ۱۴۲۲: ۲۸۲/۲) ناظر به همین مطلب است. زیرا مفسر، علی‌رغم به‌کارگیری فرآیندهای فهم معنا، ممکن است خطا کند و به معنای متن نرسد. اما یک وقت می‌گوییم که اساساً امکان شناخت واقع یا همان مراد مؤلف در تفسیر متن وجود ندارد، زیرا ذهن مفسر به‌طور ذاتی و قبل از مواجهه با متن و واقعیت، ساختارهایی دارد که در همه ادراک‌ها واسطه‌گری کرده و در نمایش واقع، تصرفاتی می‌کند و تغییراتی را اعمال می‌نماید. در این صورت، دیگر نمی‌توان خود را مؤلف‌محور خواند. زیرا معنای این سخن، عدم امکان شناخت مراد مؤلف از اساس و پایه است چراکه اگر بپذیریم که ذهن، صرف‌نظر از وقایع خارجی و به‌طور ذاتی، دارای ساختارهای خاصی است و در مقام فهم و ادراک واقع، همواره رنگ این ساختارها را بر واقع می‌زند و اساساً واقع را از طریق همین ساختارها و مقولات می‌فهمد، پس دیگر نمی‌توانیم ادعا کنیم به همان واقع - که در مورد معنای متن، همان معنای مورد نظر مؤلف است - دسترسی پیدا کرده و آن را فهم کرده‌ایم. همان‌طور که خود کانت نیز بیان می‌کند که واقع

فی نفسه مورد شناخت قرار نمی‌گیرد بلکه پدیدار آن برای فاعل شناسا است که مورد ادراک واقع می‌شود.

۶-۲ عدم ابتناء بر نظریه جامعه‌شناسی صحیح

بتی در اضلاع تفسیری خود تلاش کرده همه اضلاع تفسیری نظریه شلایرماخر را پوشش دهد، ولی بعد تفسیر فنی—جامعه‌شناختی را نیز به آن اضافه کرده و گفته است برای درک کلیت جهان و شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر مؤلف نیاز به به‌کارگیری نظریات جامعه‌شناسی وجود دارد و در این راستا بسیار از ماکس وبر متأثر است. اصل توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی صدور نص و توجه به قراین حالیه و مقالیه نزد اصولیون نیز از جایگاه مهمی برخوردار است، چراکه مراد جدی مؤلف در بسیاری از موارد مبتنی بر قراین بیرون از کلام شکل گرفته است و در نتیجه، دانستن آن‌ها در فهم مراد جدی مؤلف نقش مؤثری ایفا می‌کنند. تحلیل این قراین براساس نظریات جامعه‌شناختی نیز در کلیت خود، امری پسندیده و قابل قبول است اما نکته‌ای که وجود دارد این است که این تحلیل براساس کدام نظریه می‌خواهد انجام شود. زیرا اگر نظریه جامعه‌شناختی موردنظر، دچار ایرادات بنیایی، ساختاری یا... باشد قاعدتاً خروجی تحلیل ارائه‌شده از این نظریه نیز نادرست خواهد بود. نتیجه نیز این خواهد شد که نهایتاً قراین بیرونی دال بر مراد مؤلف با دقت انتخاب نشده و در نتیجه مراد او نیز به دقت فهمیده نشده است. بر این اساس، اگر بتی بر اصل این مطلب تأکید کند و بگوید که برای فهم مراد مؤلف باید براساس نظریات معتبر جامعه‌شناختی به تحلیل شرایط فرهنگی و اجتماعی متن پرداخت، به نکته دقیق و درستی اشاره کرده و نقدی نیز به آن وارد نیست، اما اگر برای این منظور، نظریه خاصی را نیز معرفی نماید، نظریه معرفی‌شده باید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا ثابت شود در تحلیل شرایط فرامتنی متن، به خطا نمی‌رود. بتی به صرف تأکید بر کلیت استفاده از نظریات جامعه‌شناختی اکتفا نکرده و تلاش کرده در این بخش از نظریه تفسیری خود از نظریه جامعه‌شناختی ماکس وبر استفاده کند (Bleicher, 1980: 38, 45). این درحالی است که نظریه مزبور از سوی جامعه‌شناسان، به‌ویژه جامعه‌شناسان مسلمان مورد نقدهایی قرار گرفته است که لاجرم همه آن‌ها متوجه نظریه هرمنوتیکی امیلیو بتی هم می‌شود. از جمله اشکالاتی که به نظریه اصلی وبر شده است، استفاده از داده‌های تجربی ناقص، عدم مطالعه دقیق و

همه‌جانبه همه ادیان به‌خصوص اسلام (او با داده‌هایی که از آموزه‌های پروتستان داشت سراغ ادیان دیگر آمد)، تأکید بیش از حد بر عقلانیت ابزاری، تمرکز بر تحلیل‌های سوژکتیو و... است (مراجعه شود به یزدانی، ۱۳۸۹: ۱۰۲-۱۰۵).

۳-۶ عدم شرطیت بازآفرینی اندیشه نویسنده نسبت به فهم مراد او به‌طور کلی

بتی به تبع شلایرماخر گفت که فهم معنای متن که همان مراد جدی مؤلف است، مشروط به بازتولید اندیشه نویسنده است. نکته اینجاست که؛ این که هر فهمی از معنای متن را مشروط به بازآفرینی اندیشه‌های نویسنده در نزد مفسر بدانیم، — نه این که تحقق این امر در صورت امکان را به‌عنوان یک امتیاز بزرگ برای فهم تلقی کنیم — نمی‌تواند مورد قبول باشد. زیرا اولاً: در همه موارد، امکان بازآفرینی همه اندیشه‌های مؤلف وجود ندارد. زیرا در خیلی موارد، امکانات متنی و زبانی زیادی در دست نیست که وافی به این مقصود باشد. به‌عنوان مثال؛ در خیلی موارد تنها یک متن از یک نویسنده در اختیار داریم و اطلاع به‌خصوصی نیز در زمینه بستر فرهنگی و اجتماعی حیات او وجود ندارد و از این جهت، قرینه دیگری نیز در کار نیست. در این مورد، براساس مبنای بتی باید بگوییم معنای متن قابل فهم نیست زیرا امکان بازشناسی اندیشه‌های او وجود ندارد. این درحالی است که اگر متن فاخری از نویسنده توانایی نوشته شده باشد که در بیان مراداش اتکائی بر قرائن بیرون از متن نداشته باشد، با این پیش‌فرض نباید قابل فهم باشد در صورتی که مانعی برای فهم مورد نظر نویسنده آن وجود ندارد. مضافاً این که در برخی موارد به‌جهت شرایط خاص نویسنده یا مؤلف، امکان بازآفرینی اندیشه‌های مؤلف وجود ندارد. مثلاً در متونی که مؤلف اصلی آن‌ها خداوند متعال با یک وجود لایتناهی است چطور می‌شود به‌طور کامل همه اندیشه‌های او را در خود بازسازی کرد. اساساً بازسازی اندیشه‌های خدای متعال (با فرض درستی چنین اطلاقی به خدای سبحان) از طریق همین متونی است که از سوی او برای ما آمده و منبع دیگری وجود ندارد. در این صورت، باید بگوییم ما متوجه منظور خدای تعالی و حتی معصومین علیهم السلام (که آن‌ها نیز به استناد مبانی کلامی شیعی تجلی اعظم الهی بوده و محاط ماسوا نمی‌شوند) از متونی که برای ما باقی گذاشته‌اند نمی‌شویم در صورتی که نمی‌توان به آن ملتزم شد.

۷. نتیجه‌گیری

نظریه هرمنوتیکی امیلیو بتی که در ذیل هرمنوتیک روش‌شناختی طبقه‌بندی می‌شود و معنای متن را همان مراد مولف می‌داند، ایده راهبردی بازسازی قصد مولف از طریق بازسازی اندیشه‌های مولف در درون مفسر و از طریق درونی‌سازی اندیشه‌های او را پی‌گیری می‌کند. فرایند تفسیر در نزد او دارای سه رکن قصد مولف، ذهنیت مفسر و دالهای معنادار متن است. او به تبع کانت معتقد است که ذهنیت مفسر در فهم مراد مولف دخالت دارد و همین سبب می‌شود که مراد مولف به طور کامل هیچ وقت فهم نشود ولی در عین حال تلاش می‌کند عینی‌گرا باشد و نه ذهن‌گرا، هرچند که کاملاً در این عرصه موفق نمی‌شود. نظریه او دارای چهار قانون و پنج ضلع است تا با کمک آنها بتواند چالش درگرفته بین عینیت‌گرایی و ذهن‌گرایی یا بین مولف‌محوری و نقش‌دهی جدی به مفسر را جمع کند. دو قانون آن مربوط به موضوع تفسیر و دو قانون مربوط به نقش مفسر است. دو قانون اول استقلال هرمنوتیکی متن و کلیت و انسجام معنای متن و دو قانون دوم عبارتند از: قانون واقعیت فهم و قانون تطابق هرمنوتیکی معنا بین مفسر و مولف است. اضلاع تفسیری نظریه او نیز فیلولوژی، تفسیر تاریخی، تفسیر فنی جامعه‌شناختی، تفسیر بازتولیدی و تفسیر هنجاری است. اما نکته اینجاست که تلاش‌های او نتوانسته نظریه او را به نظریه‌ای راقی و بدون ایراد مبدل گرداند، هرچند از نوآوری‌های بسیار خوبی برخوردار است. نظریه او عملاً به کناره‌نهادن مولف منجر می‌شود و ادعای مولف محوری را مخدوش می‌کند. خصوصاً اینکه عدم پایه‌ریزی مناسب در تفسیر فنی جامعه‌شناختی به دلیل ابتناء بر نظرات ماکس وبر و عدم کلیت شرط بودن بازسازی اندیشه مولف در فهم مراد او در مورد هر متن و هر مؤلفی خود دلایل دیگری بر ناکارآمدی نظرات اوست.

پی‌نوشت

۱. متولد ۱۸۹۰ میلادی و متوفای ۱۹۶۸ میلادی.
۲. شلایرماخر برای بازسازی قصد مؤلف، بازسازی فردیت او را از طریق شهود فردیت او دنبال می‌کرد ولی بتی از این طریق به بازسازی قصد مؤلف نمی‌پردازد.
۳. بتی هم‌چون شلایرماخر معتقد است که برای فهمیدن معنای موردنظر مؤلف باید اندیشه‌ها و ذهنیت او را در خودبازسازی و بازآفرینی کرد و این راهبرد اصلی فهمیدن معنای موردنظر

مؤلف است.

۴. عبارتی که به زبان انگلیسی از سوی بلیچر برای این نوع تفسیر به کار رفته عبارتست از: «Technical-morphological interpretation». اگر براساس معنای لغوی و برگردان های رایج لغویون فارس زبان بخواهیم این عبارت را ترجمه کنیم باید بگوییم «تفسیر فنی ریخت‌شناختی». زیرا morphology به ریخت‌شناسی یا صرف ترجمه شده است. اما مراد بتی از این عبارت، تفسیر معطوف به سویه‌های جامعه‌شناختی زمانه مؤلف است. یعنی توجه تام این تفسیر به تحلیل ساختارهای اجتماعی و ارتباطش با مؤلف و متن است. از این جهت، نام «تفسیر فنی جامعه‌شناختی» برای این اصطلاح انتخاب شد. البته این نام‌گذاری با معنای ذکر شده در دیکشنری‌های مرجع در تنافی نیست و هم‌سویی خوبی با آن‌ها دارد. به‌عنوان مثال، یکی از معانی سه‌گانه‌ای که برای کلمه morphology در دیکشنری آکسفورد ذکر شده، عبارت از «a particular form, shape, or structure» است، که مراد بتی نیز در این‌جا تحلیل ساختارهای خاص اجتماعی است.

۵. بلاچر در این خصوص می‌گوید: «بتی به کانت برگشت می‌کند و انقلاب کوپرنیکی او را [در فلسفه] بی‌هیچ قید و شرطی می‌پذیرد. معرفت آینه منفعلی و غیرفعال واقعیت نیست بدین معنا که موضوعات واقعیت به‌طریقی که ما درکشان می‌کنیم متعین می‌شوند» (Bleicher, 1980: 28).

منابع

- پالمر، ریچارد (۱۳۹۱). علم هرمنوتیک، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، ج ۹، تهران: هرمس.
- صدر، محمداقبر (۱۴۱۷). بحوث فی علم الأصول، تقریر: حسن عبدالساتر، الطبعة الاولى، بیروت: الدارالاسلامیه.
- مرعشی نجفی، شهاب‌الدین (۱۴۲۲). القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد، الطبعة الاولى، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- یزدانی، عباس (۱۳۸۹). «دین و عقلانیت در فلسفه اجتماعی هاکس وبر و نقد آن»، مجله معرفت، سال نوزدهم، شماره ۱۵۷، صص ۹۳-۱۰۶.

- Bleicher, Josef (1980). *Contemporary Hermeneutics (Hermeneutics as Method Philosophy and Critique)*, London, Boston and Henley, First published, Routledge & Kegan Paul.
- Bojan Spaić, LLM (2013). *Emilio Betti's Legal Hermeneutics: Between a Theory of Legal Interpretation and a Hermeneutical Theory of Law*, University of Belgrade.
- Gadamer, Hans-Georg (2004). *Truth and Method*, continuum London, New York.